

دکتر بشری دلریش
استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک
bdelrish453@gmail.com
حسین رضانژاد
کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد
Rezanezhad_hossein@yahoo.com

عوامل تأثیرگذار بر مناسبات سربداران و حکومت‌های محلی همجوار

چکیده

یکی از ویژگی‌های تاریخ سیاسی ایران در قرن هشتم هجری قمری، حد فاصل زوال ایلیخانان تا روی کار آمدن تیموریان، وجود سلسله‌های محلی متعددی است که در چهارگوشه ایران تشکیل شدند. در این میان، شرق ایران و خراسان محل قدرت نمایی حکومت‌های متعدد از جمله حکومت سربداران با اتکاء به مذهب تشیع اثنی عشری بود. در جوار سربداران و پیش از آنان، حکومت‌های سنی مذهب طغاتی‌موریه، آل کُرت و جانی قربانی‌ها نیز جهت کسب قدرت سیاسی به تکاپو برخاسته بودند. با تشکیل این حکومت‌ها در جوار یکدیگر و به رغم روابط کم‌رنگ دوستانه آن‌ها، علل و عوامل متعدد چون مسائل ارضی و گسترش قلمرو بویژه رقابت بر سر تصرف خراسان، تفاوت و تباین مذهبی و اختلافات سیاسی، وقوع برخورد و تنش بین حکومت‌های محلی خراسان را گریزناپذیر می‌ساخت که در نهایت منجر به ضعف و در نتیجه زوال و سقوط آنان شد. پژوهش حاضر با شیوه‌ی تحلیلی — توصیفی، با اتکاء به منابع دست اول و تحقیقات جدید بر آن است تا زوایای پنهان و آشکار مناسبات این حکومت‌های محلی و عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی و تحلیل نماید.

کلید واژه‌ها: سربداران، آل کُرت، طغاتی‌موریه، جانی قربانی‌ها، خراسان، تشیع.

مقدمه

با زوال و فروپاشی حکومت ایلخانان پس از مرگ ابو سعید ایلخانی در سال 736ق در گوشه و کنار ایران، سلسله‌های محلی گوناگونی مدعی قدرت شدند. بروز این اوضاع در این مقطع زمانی در حیات سیاسی ایران بیشتر زائیده‌ی دوره‌ی پر آشوب اواخر حکومت ایلخانان بود.^۱ خراسان محل شکل‌گیری حکومت‌های محلی سربداران، طغایموریه، آل کُرت و جانی قربانی‌ها بود که بنا به دلایل و عوامل مختلف رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و تنش‌های سیاسی و درگیری‌های نظامی و گاه روابط دو ستانه کمرنگی را شکل دادند. سربداران (788-737ق) از درون مردم جو شیده و با اتکاء به نیروی مردم سیاست منطقه را تحت نفوذ خود قرار دادند. از سوئی آنان با اتکاء به مذهب تشیع اثنی عشری توانستند به مدت نیم قرن بر خراسان و نواحی تابعه‌ی آن حکومت برانند.^۲ آل کُرت (791-643ق) دسته‌ای از فرمانروایان محلی بودند که از نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری تا اواخر قرن هشتم هجری در شرق ایران از پایتخت شان هرات تا بلخ و سیستان و از سوی دیگر تا نواحی سند حکومت کردند. پشتوانه‌های قدرت سیاسی آل کُرت در خراسان را علاوه بر جغرافیای قلعه خیسا^۳ بویژه در روابط حسنه با مغولان باید جست، که این خود تثبیت قدرت بیشتری در قیاس با سربداران برای آنان به همراه داشت. خاستگاه و ویژگی‌های حکومت طغایموریه (812-737ق) جایگاه و وضعیتی متفاوت با سربداران داشت. طغایموریه در شمال خراسان و با مرکزیت استرآباد، حکومتی محلی با اتکاء به نسب مغولی خود شکل دادند^۴ و به نظر می‌رسد در آن عصر بر خلاف حکومت‌های همجوار خود از مشروعیت سیاسی بیشتری برخوردار بودند؛ چرا که آنان از نظر جایگاه و نسب، خود را مدعی ایلخانی و جانشینی ابوسعید می‌دانستند و فراتر از آن در فکر تصرف سرتاسر ایران و تشکیل حکومتی متمرکز و قدرتمند بودند. حکام جانی قربان^۵ (748-737ق) از فرزندان ارغون آقا (متوفی 673ق) از امرای مغول بودند که بعد از آمدن هلاکوخان به ایران، اداره‌ی امور خراسان و سایر نواحی را بر عهده داشت. جانی قربانی‌ها که تابع و تحت الحمایه طغایموریان به شمار می‌رفتند، در اوضاع آشفتگی بعد از مرگ ایلخان ابوسعید در حدود طوس، قوچان، کلات و ایبورد برای کسب قدرت به تکاپو برخاستند. بعد از سقوط ایلخانان و آغاز دوران فترت و با تشکیل این حکومت‌ها در جوار سربداران، این پرسش مطرح می‌گردد که چه علل و عواملی رویارویی این حکومت‌های محلی در خراسان را گریزناپذیر می‌ساخت و تاریخی سرا سر تنش نظامی، سیاسی را

برای این ناحیه رقم زد؟ یا سخ به این پر سش و برر سی و تحلیل عوامل تأثیرگذار در مناسبات این حکومت‌های محلی، محور کار این مقاله می‌باشد.

نگاهی کلی به مناسبات حکومت‌های محلی خراسان در قرن هشتم

پس از برچیده شدن بساط دولت ابو سعید بهادرخان در سال 736 ق، سرزمین و سیع ایران، گرفتار جنگ‌های داخلی و نفاق و کشمکش سلسله‌های کوچکی شد که از فقدان یک حکومت مقتدر ثابت استفاده کرده و چند صباحی حکومت‌های مستعجلی ایجاد کردند:^۶ «و در آن روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفه ای خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصت قوت و مکتبی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد برافراخته»^۷ یا به گزارش پطروشفسکی «دستجات نیرومندی از فئودال‌های محلی بخاطر کسب قدرت با یکدیگر در مبارزه بودند و ایلخانانی از بازماندگان چنگیزخان را که بیشتر با پادشاهان خیمه شب بازی مشابهت داشتند بر تخت سلطنت می‌نشانند و حکومت ایشان که بیشتر اسمی و ظاهری بود، در حدود اراضی دستجات ملوک الطوائف یاد شده مورد قبول واقع می‌شد»^۸. این وضعیت آشفته در خراسان، نمود بیشتری داشت و حکومت‌های محلی آل کُرت، طغاتیموریه و جانی قربانی‌ها در کنار سربداران از فرصت پیش آمده، استفاده کرده، برای به دست آوردن قدرتی چند روزه و بنا به دلایلی که این نوشتار به تحلیل و بررسی آن خواهد پرداخت، در این ناحیه به کر و فر مشغول بودند.

سربداران ابتدا با پیروزی بر امرای جانی قربانی در سال 739 ق نیشابور، مشهد، ایبورد و خوشان را به قلمرو خود اضافه کردند.^۹ سپس در سال 741 ق در نبرد با سپاه طغاتیموریه، جاجرم، دامغان، سمنان، و نیز گرگان پایتخت طغاتیمور را متصرف شدند و قلمرو خود را از سمت شمال تا حدود مازندران رسانند.^{۱۰} به رغم این پیروزی‌ها، سربداران در نبرد با همسایه‌ی شرقی خود چندان موفق نبودند و در سال 743 ق در جنگ «زاهه» از امرای آل کُرت شکست خوردند.^{۱۱} آنان دو سال بعد و در سال 745 ق با لشکرکشی به مازندران کوشیدند کار طغاتیمور را یکسره کنند اما این نبرد نیز به شکستشان انجامید.^{۱۲} دو شکست پیاپی سربداران، یکی در شرق و دیگری در غرب متصرفاتشان، آنان را به منطقه‌ی شروع عملیاتشان، یعنی ناحیه‌ی سبزوار و احتمالاً جوین و نیشابور راند. با این وجود، هیچ کدام از رقبیان آنان، در موقعیتی قرار نداشتند تا سرتاسر خراسان را تحت استیلای خود درآورند. در زمان حکومت خواجه یحیی کرابی (754-759 ق) قدرت و گستره‌ی دولت سربدار، بار

دیگر گسترش یافت. خواجه یحیی در سال 754 ق طغاتی‌مورخان را به قتل رساند^{۱۳}. در این ایام «قدرت سربداران بار دیگر تا مرزهایی دامن گشود که پیش از این به سبب بی‌مبالاتی امیر مسعود (738-745 ق) رو به تحلیل رفته بود؛ در واقع قلمرو جدید سربداران که در غرب تا نواحی ری و سعت گرفته بود و در شرق نیز به ناحیه‌ی طوس محدود می‌شد و در شمال غربی به استرآباد و شاسمان از مناطق گرگان، ختم می‌شد، فراتر از مرزهای امیر مسعود بود»^{۱۴}. سرانجام در سال 783 ق که امیر تیمور گورکانی به خراسان آمد، خواجه علی مؤید (788-766 ق) آخرین امیر سربداران، به استقبال وی رفت و در حدود نیشابور به لشکر تیمور پیوست (شامی، 1363: 85). وی در تمامی یورش‌ها در خدمت تیمور بود، تا این که در سال 788 ق «در خرم آباد لرستان زخمی خورده بدان درگذشت و آن فرقه بدو منتهی شدند»^{۱۵}.

عوامل تأثیرگذار بر مناسبات حکومت‌های محلی خراسان در قرن هشتم

روابط و مناسبات سربداران و سایر حکومت‌های محلی خراسان یعنی آل کُرت، طغاتی‌موریه و جانی قربانی‌ها، همواره متأثر از علل و عواملی بود که بعضاً منجر به مناسباتی دو ستانه و گاه باعث وقوع برخوردهای نظامی و تنش‌های سیاسی می‌شد. این عوامل، متنوع و در ابعاد مذهبی، سیاسی، اقتصادی و یا از ضی قابل ارزیابی است و اولویت و اصالت هر کدام با عنایت به شرایط سیاسی، اجتماعی وقت قابل تأمل و تعمق است. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان عوامل ذیل را در مناسبات و تنش‌های نظامی، سیاسی سربداران با حکومت‌های همجوار خود در قرن هشتم هجری تأثیرگذار دانست:

1- گسترش قلمرو و رقابت بر سر تصرف خراسان

ایلخانان همواره حکومت خراسان را بنا به دلایلی چند از جمله اهمیت این ولایت از منظر وسعت، زیرساخت‌های اقتصادی و معضلات مرزهای شرقی به فرزند یا برادر یا معتبرترین امرا تفویض می‌کردند و حکمران این دیار در واقع میراث‌دار حکومت مرکزی بعد از مرگ ایلخان وقت بود. چنانچه در ایام هلاکو، اباقا والی خراسان بود، در زمان اباقا پسرش ارغون و در دوره‌ی ارغون پسرش غازان خان حکومت خراسان را به عهده داشت.^{۱۶} با مرگ ابو سعید ایلخانی در سال 736 ق او ضاع خراسان حدی از آشفستگی‌های سیاسی اواخر حکومت ایلخانی را در خود داشت و «طغاتی‌مورخان به موجب فرمان در حدود مازندران بود و امیر شیخ علی قوشجی و امیر ارغون‌شاه در حدود سبزووار و

نیشابور و طوس و ابیورد بودند و امیر عبدالله مولای در قهستان حاکم و ملک معزالدین حسین کُرت در هرات^{۱۷}. سرداران نیز اندکی بعد در روستای باشتین سبزوار قیام کرده^{۱۸}، در صدد گسترش قلمرو برآمدند. در شرایطی که بر مناطق مختلف خراسان حکام محلی متعددی قدرت نمائی می‌کردند، امرای خراسان و اکابر و اشراف آن خطه از ترک و مغول اتفاق کردند و شخصی به نام طغاتی‌مور را که از نسل برادر چنگیزخان بود به پادشاهی خراسان رساندند و خطبه و سکه به نام وی کردند^{۱۹}.

طبیعی بود که در اوضاع آشفته‌ی بعد از مرگ ابوسعید، بین این امرا و حکام محلی بر سر تصرف سرتاسر خراسان، درگیری‌ها و تنش‌هایی بوجود آید. در این میان طغاتی‌مور به که بعد از مرگ ابوسعید مدعی ایلخانی و خود را به گونه‌ای وارث حکومت ایلخانی می‌دانستند از مهم‌ترین مدعیان به شمار می‌رفتند. حکام آل کُرت نیز، که از سال 643ق در شرق خراسان و از جانب سلاطین مغول و ایلخانی بر منطقه‌ی هرات حکمرانی می‌کردند، بواسطه‌ی سابقه و ریشه‌ی طولانی حاکمیت خود بر این منطقه، به هیچ وجه حاضر نبودند قلمرو خود را به دولت‌های نوظهور واگذار کنند. به عبارت دیگر آنان در طول سلطنت ایلخانی همواره به رغم میل باطنی، وفاداری و دوستی خویش را چه در صلح و چه در جنگ به اثبات رسانیده و در موارد مقتضی مورد تشویق و تقدیر ایلخانان قرار گرفته بودند^{۲۰}. کُرتیان بدین ترتیب موجودیت خویش را حفظ کرده و با مرگ ابوسعید و هرج و مرج ناشی از نبود جانشین شایسته و آشفتگی و تشتت مرکز، آنان موقع را برای دستیابی به یک استقلال کامل و بی دغدغه و بیرون کشیدن خود از زیر یوغ حکومت مرکزی مناسب دیدند^{۲۱}. از طرف دیگر یکی از اهداف و آرمان‌های نهضت و قیام سرداران، تسلط بر کل خراسان بود. به گزارش خواندمیر «چون مجاری امور امیرمسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و نیشابور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همه‌شان سهل و آسان نموده»^{۲۲}. آن‌ها در این راه، طغاتی‌مور به و آل کُرت را مهم‌ترین رقیبان خود دانسته و جهت حذف این دو حکومت محلی تلاش مجدانه‌ای داشتند. علاوه بر اهمیت استراتژیک و تاریخی خراسان، موقعیت جغرافیایی این ایالت و توانمندی‌های طبیعی و اقتصادی آن، حکومت‌های محلی را برای تسلط بر سرتاسر خراسان بزرگ، به تکاپو و می‌داشت.

در رابطه با وضعیت خراسان و توانمندی‌های طبیعی و اقتصادی آن پیش از یورش و حشایانه‌ی مغول، منابع این‌گونه گزارش می‌دهند: «خراسان در خوبی هوا و بهداشت و زمین و گوارائی میوه و استواری ساختمان و کمال خلقت و بلندی اندام و زیبایی رو، و چابکی اسبان و خوبی جنگ افزار و

رونق بازرگانی و دانش بی‌آلایشی و فقه و درایت، سپری بشمار می‌رود در برابر ترکان»^{۲۳}. و یا «به خراسان ستور و بنده و خوردنی و پوشیدنی و ازین انواع هر چه مردم را به آن محتاج باشد فراوان بود. و بره از خراسان به جایهای دیگر برند. و بهترین ستور از نواحی بلخ خیزد... و جامه‌های ابریشم و کرباس از نیشابور و مرو برند. و غله به هیچ جای چنان نبود کی به مرو... و خوش‌ترین زمین‌های خراسان آنجی است زمین نیشابور است و آنجی بخش بود زمین‌های هری و مرو. و مردمان نیشابور با نشاط تر و خوش دل تر باشند»^{۲۴}.

اما نکته‌ی بسیار مهم که در این جا قابل ذکر است این که خراسان همواره در مسیر رفت و آمد و هجوم اقوام و قبایل مختلف شمال شرقی بوده است؛ بویژه این که در قرن هفتم هجری قمری مورد حمله و غارت و وحشیانه‌ی قوم مغول قرار می‌گیرد و آسیب زیادی می‌بیند. با این وجود و به رغم حملات مغول و ویرانگری‌های اقتصادی آن‌ها، خراسان در دوره‌ی مورد بحث یعنی بعد از مرگ ابوسعید ایلخانی، ایالتی ثروتمند به شمار می‌رفت و حدی از توسعه‌ی اقتصادی خود را بازیافت، هرچند هرگز به پایه‌ی رونق اقتصادی خود پیش از یورش‌های مغولان نرسید. رونق نسبی زیرساخت‌های اقتصادی خراسان را می‌توان در آثار مورخان و جغرافی دانان این دوره از جمله یاقوت حموی، حمدالله مستوفی و ابن بطوطه جست و جو کرد؛ ابن بطوطه که سفرنامه‌ی خود را در قرن هشتم هجری و حدود صد سال بعد از حمله‌ی مغول در سال 750 ق نوشته است، به صراحت عنوان می‌کند که هرات و نیشابور، دو شهر آبادان خراسان است^{۲۵}. وی از ظرفیت‌های اقتصادی نیشابور این گونه گزارش می‌دهد: «میوه‌ها و باغها و آبهای فراوان دارد و بسیار زیبا است. چهار نهر در این شهر جاری است»^{۲۶}. علاوه بر این، کوه‌های نیشابور، معدن فیروزه محسوب می‌شد و فیروزه‌ی این شهر در سرتاسر خراسان معروف بود.^{۲۷} همین توانمندی‌های طبیعی و اقتصادی نیشابور، محرک و انگیزه‌ای بود برای برخوردها و نزاع‌های سرداران و جانی قربانی‌ها که نهایتاً به تصرف نیشابور در سال 739 ق به دست سرداران انجامید.^{۲۸}

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (740 ق) نیشابور را «ام البلاد» خراسان معرفی می‌کند و در مورد سبزواری مرکز حکومت سرداران گزارش می‌دهد که: «حاصلش غله و اندکی میوه و انگور باشد»^{۲۹}. از دیگر شهرهای مهم خراسان، هرات مرکز حکمرانی آل کُرت بود که علاوه بر موقعیت ژئوپلیتیک به لحاظ کشاورزی و اقتصادی نیز بسیار غنی بود.^{۳۰} یاقوت حموی در قرن هفتم هجری

گزارش می‌دهد که هرات باغ‌های بسیار و آب فراوان داشت و مهم‌ترین محصول کشاورزی آن، انگور بود.^{۳۱} آبادانی و رونق اقتصادی هرات بحدی بود که گفته اند:

«گر کسی پرسد ترا کز شهرها خوشتر کدام

ار جواب راست خواهی گفتن او را گوهری

این جهان را همچو دریا دان خراسان را صدف

در میان صدف شهر هری چون گوهری».^{۳۲}

در بادغیس از ولایات مهم هرات، پسته تولید و به مناطق مختلف از جمله عراق صادر می‌شد^{۳۳} و در کوهستان‌های غور و غرjestان، معادن طلا و نقره وجود داشت^{۳۴}. سربداران از بدو تشکیل حکومت، برای توسعه‌ی قلمرو خود در شرق همواره به هرات و ولایات آن نظر داشتند، اما تلاش‌های آن‌ها در این راه به ثمر نرسید و همان‌گونه که ذکر گردید، با شکست از آل‌کُرت در جنگ زاوه در سال 743 ق، هیچ‌گاه نتوانستند بر هرات دست یابند.

علاوه بر این، از راه‌های تجاری که از گذشته‌های دور خط سیری در ایالت خراسان داشت، نباید غفلت نمود؛ راه‌ها در طول تاریخ از عوامل اصلی و تأثیرگذار بر انقلابات، آشفته‌گی‌ها و تحولات هر منطقه بوده است. در این دوره نیز راه‌ها علاوه بر مقاصد نظامی، در جابه‌جایی کاروان‌ها، انتقال و صادرات کالاها و به طور کلی بازرگانی و تجارت نقش عمده‌ای داشتند و حکومت‌های محلی برای تسلط بر این راه‌ها در تکاپو و نزاع بودند. راه‌های مشهوری که از خراسان و قهستان می‌گذشت، یکی شاهراه بزرگ خراسان یا بخشی از جاده‌ی تاریخی ابریشم بود که از آن طرف به بسطام داخل خاک خراسان می‌شد و از آن جا تا نیشابور دو شاخه می‌گشت: راه شمالی یعنی راه کاروانی، از بسطام به جاجرم می‌رفت و جلگه‌ی جوین را طی کرده، به نیشابور می‌رسید. راه جنوبی که کوتاه‌تر از راه شمالی بود، راه چاپاری بود که به نیشابور منتهی می‌شد. در یک منزلی نیشابور از سمت راست شاهراه بزرگ خراسان، راهی جدا می‌شد و به هرات می‌رفت. شهرهای عمده‌ی سمرقند، بخارا، مرو و بالاخره طوس، دامغان، گرگان و ری نقاط اصلی عبور این راه بودند.^{۳۵}

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت سرتاسر خراسان در قرن هشتم هجری قمری، با وجود ویرانی و آسبایی که از یورشهای مغول دیده بود، از لحاظ کشاورزی، صنایع و معادن، راه‌ها و به طور کلی بازرگانی و تجارت، حدی از رونق پیشین اقتصادی خود را بازیافت و سلطه بر این ایالت یکی از عوامل اصلی نزاع و برخورد حکومت‌های محلی خراسان بعد از سقوط ایلخانان بود.

2- انگیزه و محرکه‌ی مذهبی

اختلافات مذهبی از دیگر عوامل تأثیرگذار در روابط و مناسبات سریداران و حکومت‌های همجوار بود. در وهله‌ی اول چنین به نظر می‌رسد تفاوت و تباین مذهبی این حکومت‌ها، روابط خصمانه و برخوردهای نظامی بین آن‌ها را گریز ناپذیر می‌ساخت، هر چند گاه مصلحت‌های سیاسی وقت بر تفاوت‌های مذهبی چیره می‌شد و آن را کمرنگ می‌نمود. خراسان به گونه‌ای خاص پیروان دو مذهب شیعه و سنی را در خود جای داده و در یک کلیت غرب آن بر مذهب تشیع و شرق آن بر مذهب تسنن بوده و همین مسأله یکی از دلایل تاریخی مرزبندی‌ها و نزاع‌های تاریخی میان این دو بخش بوده است. سریداران با اتکاء به مذهب تشیع اثنی عشری به قدرت رسیده بودند، حال آن‌که آل کُرت، طغایموریه و جانی قربانی‌ها از حامیان مذهب تسنن به شمار می‌رفتند. تباین و تفاوت مذهبی سریداران با دیگر حکومت‌های محلی خراسان، طبیعی است که از همان آغاز برای جناح شیخیان به رهبری شیخ خلیفه^{۳۶} اهمیتی ویژه داشت. شیخ خلیفه در پاسخ به سؤال شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی^{۳۷} که پرسیده بود «به کدام مذهب از مذاهب اربعه مقیدی؟ گفت: ای شیخ آن چه من می‌طلبم از این مذهب‌ها بالاتر است»^{۳۸}. شیخ خلیفه چون در مسجد سبزوار ساکن گشت، قرآن را با صدای بلند تلاوت می‌کرد و به عبادت می‌پرداخت. اما چون فقیهان سنی مذهب سبزوار که طرفدار قدرت‌های حاکمه بودند، وجود او را منافی دستگاه قدرت دیدند به نام آن که رفتار شیخ خلیفه خلاف دین است، فتوای قتل او را دادند.^{۳۹} یکی از علل اقامت و اسکان شیخ خلیفه در سبزوار، گرایش اهالی این منطقه به مذهب تشیع اثنی عشری بود؛ تا جایی که سبزوار را پایگاه تشیع در خراسان آن زمان به شمار آورده‌اند.^{۴۰} در خصوص شیخ حسن جوری^{۴۱} نیز چنین ذکر می‌شود که هنگامی که مخالفین شیخ می‌خواستند او را متهم کنند، به امیر ارغونشاه جانی قربانی اینگونه می‌نگارند: «شیخ حسن مذهب اهل تشیع و سر خروج دارد». ارغون شاه، امیرمحمد باسق را برای تفحص در حال شیخ حسن، به مشهد فرستاد. امیرمحمد باسق شیخ و اتباع او را مردمی نیکاندیش

و نیک معاش یافت که کاری جز طاعت و عبادت نداشتند. اما فقها و مشایخ بار دیگر راه دشمنی در پیش گرفتند که «شیخ حسن جویری مردی فتنه‌انگیز است و خلق را به مذهب اهل تشیع دعوت می‌کند و داعیهٔ خروج دارد» و «این درویش و مریدان او دشمن اهل علم و عالم اند و منکر قوانین شریعت و تارک آداب شریعت». ^{۴۲} این اقدامات نهایتاً منجر به زندانی شدن شیخ به دستور ارغونشاه در قلعه طاق ^{۴۳} گردید.

اما این که جناح سرداری (پیروان عبدالرزاق و امیرمسعود) تا چه حد متأثر از شیخیان (پیروان شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری) تفاوت و اختلافات مذهبی را در مناسبات خود با حکومت‌های پیرامون لحاظ می‌نمودند، جای تعمق و تأمل دارد. نقش مذهب و در واقع اختلاف و تفاوت مذهبی، چه به صورت واقعی و یا به دستاویز اختلافات سیاسی، در تنش‌ها و منازعات بین سرداران و آل‌کُرت بویژه در جنگ زاوه به اوج خود می‌رسید. در مقابل سبزواری به عنوان پایگاه تشیع، هرات پایگاه تسنن در خراسان به شمار می‌آمد ^{۴۴} و مردم هرات «متقی و متدین و پاکدامن و حنفی مذهب میباشند». ^{۴۵} سرداران پس از تصرف نیشابور در سال 739 ق از کف عمال ارغونشاه، هم طغاتمورخان (754-737 ق) پادشاه خراسان و گرگان و هم ملک حسین کُرت (771-732 ق) حاکم هرات را در وحشت انداختند؛ مخصوصاً چون قیام ایشان بر ضد اهل تسنن بود و این دو پادشاه خود را حامی این مذهب می‌دانستند، اقتدار طایفه ای از شیعه کاملاً به ضرر رعایای پادشاهان مزبور تمام می‌شد. ^{۴۶} سرداران «جملگی مذهب رفض (تشیع) داشتند و سودای برانداختن ریشهٔ تسنن را در سر می‌پختند». ^{۴۷} حال آن که آل کُرت، سنیان متعصب بودند و این ویژگی را بارها در طول تاریخ حکومت خود با ساختن مدارس و مساجد بزرگ، ایجاد موقوفات و سفرهای حج پرطمطراق و هیاهو برانگیز نشان داده بودند. آنان هر چند در راه تجدید افتخارات گذشته‌ی ایران می‌کوشیدند، اما اکنون موجودیت یک حکومت توسعه طلب شیعی مذهب متکی به قشرهای پایین جامعه را در کنار خود بر نمی‌تابیدند. ^{۴۸} ملک حسین کُرت در آن زمان ادعای رهبری مسلمانان سنی مذهب در خراسان را داشت و خود را «ملک اسلام» می‌خواند. شیخ حسن جویری نیز بدین واسطه، ملک حسین را مهم ترین دشمن خود می‌دانست: «ملک حسین که دعوی مسلمانان می‌کند و خود را ملک اسلام نام نهاده در خرابی ولایت مسلمانان سعی می‌نماید ما را هیچ دشمن از وی قوی تر نیست». ^{۴۹} جنگ زاوه علل و ابعاد مختلف داشت، اما دست کم یکی از عوامل وقوع آن ادعاها و اختلافات مذهبی بود. ملک حسین کُرت خود را «ملک اسلام» می‌نامید، اما به تعبیر شیخ حسن، «دزد دین» بود و کارهای

نامشروع و ایذاء مسلمانان از او سر می‌زد: «با ملک بگویند که حکم شرع این است که دزد را دست ببرند، اکنون شما دزدان دین می‌باشید که به تقویت شما کارهای نامشروع و ایذاء مسلمانان وجود گیرد و اگر از این افعال ناپسندیده مرتدع نشوید، جنگ را آماده باشید».^{۵۰} در این جنگ ملک حسین جهت تحریک احساسات مذهبی مردم خود، از علمای هرات هم‌چون شیخ عبدالله بن احمد غرjestانی که از شاگردان شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی بود، دعوت کرد تا در جنگ شرکت جویند و به آن بُعد مذهبی بدهند.^{۵۱}

ملک غیاث الدین پیر علی (771-785ق) آخرین حکمران آل کُرت، دلیل اصلی لشکرکشی خود را به نیشابور و جنگ با سربداران تعصب مذهبی عنوان کرد. وی حنفی و سنی مذهب بود و خواجه علی مؤید مذهب تشیع داشت و فقها و علمای هرات فتوی دادند که «بر ملک اسلام واجب است که دفع آن طایفه کند».^{۵۲} با این وصف گسترش نهضت تشیع در خراسان، بر خلاف خواست حکام غیر شیعی و سیاست مذهبی حکام هرات و علمای متصرفات وی بود.

نفوذ و تقویت مذهب تشیع در خراسان و در میان سربداران، توسط شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری اعمال می‌شد و فعالیت‌های این دو نفر، سازمان درویشان را الهام بخشیده و شکل داد. آن‌ها با اتکاء به مذهب تشیع اثنی عشری قیام کرده بودند.^{۵۳} اما مطالعه‌ی سکه‌های سربداران ما را به سویی دیگر می‌کشاند و در میزان پایبندی امرای سربدار به تشیع دوازده امامی و غلبه مصلحت‌های سیاسی وقت بر باورهای ایشان به شک و تردید وا می‌دارد. بر این اساس و با تعمق و تأمل در سکه‌های ضرب شده در حد فاصل سالهای 748 تا 758ق، حکومت سربداری را به مدت ده سال باید حکومتی سنی مذهب به شمار آورد. این سکه‌ها که با ذکر تاریخ ضرب شده اند، نام چهار خلیفه اول و حتی در بسیاری از آن‌ها نام طغاتی‌مور نیز حک شده است. اما پس از این سال تمامی سکه‌های ضرب شده، تعبیر «علی ولی الله» و اسامی دوازده امام ضرب شده است.^{۵۴} جعفریان بر این باور است که پیش از سال 759ق نیز امیران سربداری بر مذهب شیعه‌ی امامیه بوده اند و اگر در این باره کم‌تر اصراری می‌شده به ضرورت مسائل سیاسی و قدرت آل کُرت و طغاتی‌مور و هم چنین از روی تقیه بوده است.^{۵۵} اما عامه‌ی مردم در قلمرو سربداران عمدتاً بر مذهب شیعه بوده اند. مردم سبزواری اکثر شیعه مذهب بودند و مردم اصلی نیشابور اکثر سنی، ولی بواسطه‌ی حکمران شیعی خود اظهار تشیع می‌کردند.^{۵۶}

در میان امرای سربرداری، دولت خواجه علی مؤید (788-766ق) شیعی ترین صورت را دارا بود. وی در تبلیغ مذهب تشیع و اظهار محبت اهل بیت علوی بسیار تلاش می‌کرد. به طوری که مدتی، هر روز اسبی را آراسته و آماده می‌کرد که هنگام ظهور و خروج امام زمان است.^{۵۷} خواجه علی مؤید در تعظیم و احترام سادات بسیار می‌کوشید و هیچ گاه به شرب شراب اقدام نکرد.^{۵۸} خواجه علی «مردیست شیعی از دوستداران علی علیه السلام»^{۵۹} و «اسماء دوازده امام بر وجوه دنائیر ثبت نمودی».^{۶۰}

دولت شیعه مذهب سربرداران با برخی از عالمان بزرگ شیعه که در خارج از ایران سکنی داشتند، رابطه برقرار کرده و باب مذاکره را با مراکز مهم شیعه افتتاح نمود. خواجه علی مؤید جهت اشاعه شیعی از فقیه معروف شهید اول شیخ شمس‌الدین محمد مکی^{۶۱} (متوفی 786ق) دعوت به عمل آورد که به خراسان هجرت کند. وی در نامه‌ی خود به ابن مکی، او را وارث علوم انبیا و مرسلین و زنده کننده‌ی دانش امامان پاک خوانده و افزوده است که خراسانیان سخت مشتاق دانش و علم شما هستند: «به عرض آن جناب که پیوسته قبله‌ی صاحب‌نظران است می‌رسانیم که شیعه‌ی خراسان - که خدا در پناه خویش گیرد - تشنه‌ی دیدار شماست و فیض بردن از دریای فضل و دانشتان. بزرگان علمی این دیار، از بد روزگار پراکنده گشته و بیشتر یا همه‌شان تارومار شده‌اند و امیرمؤمنان - سلام‌الله علیه - می‌فرماید: شکست برداشتن دین مرگ دانشمندان است. ما در میان خویش کسی را که به فتوایش به لحاظ علمی بتوان اعتماد کرد یا مردم بتوانند عقاید درست را از وی فرا گیرند، نمی‌یابیم و از خدای متعال مسألت چنین داریم که حضرتت به ما افتخار حضور و افشاندن نور بخشد، تا از علمش پیروی کنیم و از راه و رسمش رفتار آموزیم».^{۶۲} اما به رغم این دعوت خاشعانه و فروتنانه، ابن مکی بنا به دلایل مختلف نتوانست به این دعوت لبیک بگوید و کتاب مشهور خود «اللمعة الدم شقیة» را به نام خواجه علی تألیف کرده، به خراسان فرستاد تا شیعیان آن دیار بر طبق فتاوی او که در آن کتاب مندرج است عمل نمایند.^{۶۳}

3- مقابله با ظلم و ستم فزاینده مغولان

این عامل از جانب سربرداران با عنایت به بافت گسترده اجتماعی خود و اتکاء به تشیع دوازده امامی نمود داشت و شاید بتوان در فرازهایی از تاریخ سربرداران بویژه در آغاز قدرتگیری، یکی از مهمترین عوامل تنش و روابط خصمانه‌ی این حکومت محلی با حکومت‌های همجوار از جمله آل

گرت به شمار آورد. سرداران «فرقه ای بوده اند شجاع و مردانه و محتشم»^{۶۴} و نهضتی خودجوش و مردمی که شهریان و روستائیان در آن شرکت داشتند، با این توضیح که روستائیان قیام کننده، برنامه روشنی از خود نداشتند و محرک و راهنمای ایشان جهت خروج علیه اولیای مغول، روزگار سخت و تحمل ناپذیرشان و همچنین نفرتی بود که از آنان داشتند. «در دولت‌های نوع سرداران حکومت یا در دست فتودالهای کوچک بود و یا بر سر آن بین ایشان و پیشه‌وران و بینوایان شهری منازعه در می‌گرفت و قدرت دست به دست می‌گشت. در عین حال حتی هنگامی که قدرت در کف فتودالهای کوچک بود نیز ایشان با اتکاء ب مردم می‌توانستند برپا باشند».^{۶۵}

تهاجم قوم وحشی مغول به ایران، از وقایع مهم تاریخ ایران است که نظیر آن را کم‌تر می‌توان یافت؛ هیچ یک از تهاجم‌های اقوام بیگانه در شدت و عظمت به پایه‌ی حمله‌ی مغولان نمی‌رسد؛ زیرا ایرانیان از هجوم این طایفه‌ی خونخوار، چنان گرفتار رعب و وحشت شدند و ایران به پایه‌ی گرفتار ویرانی و نابسامانی گردید که آثار شوم و مخرب آن تا قرن‌ها در زندگی مردم نمایان بود. پطروشفسکی بر این باور است که به رغم سستی و بی‌سیاستی سلطان محمد خوارزمشاه و خلیفه بغداد، مردم ایران در برابر یورش مغولان منفعلانه عمل نکردند و «هیچگاه از پایداری در برابر متجاوزان غارتگر و خونخوار باز نایستادند. مقاومت مردم شکل‌های گوناگون داشت. در آغاز امر به صورت حماسه جلال‌الدین، که مورد تأیید و حمایت مردم بود، تجلی کرد و بعد به صورت قیام‌های محلی- مانند خروج تارابی در بخارا- یا حتی اقدامات مدبرانه بزرگان فارس و گذشت ناگزیر در برابر متجاوز وحشی و نیرومند و یا گرویدن بمذهب تشیع در برابر مذهب تسنن (که مورد نظر مغولان بود) ظاهر گشت».^{۶۶} به رغم احتیاط در پذیرش دیدگاه‌های پطروشفسکی، وی می‌افزاید در نخستین مرحله‌ی نهضت‌های آزادی بخش قرن هشتم هجری از جمله سرداران «عامه» مردم به همراهی مالکین فتودال ایرانی و تاجیک وارد میدان مبارزه میشدند. سبب شرکت مالکین یادشده این بود که آنان نیز از خودکامی و دزدی و غارت و تجاوز اعیان صحرائشین و لشکری مغول و ترک به ستوه آمده بودند... و هدف مشترکی که این عناصر متشکلت و ناجور را متحد می‌ساخت، همانا سرنگون ساختن یوغ مغولان و برانداختن سلطه جهانگشایان نورسیده یا اعیان صحرائشین و لشکری مغول و ترک و لغو یاسای چنگیزی و تمام نظامات دولتی مغولان بود».^{۶۷}

تشکیل دولت سربرداری در حقیقت نخستین قیامی است که در ایران بعد از مغول، برای رفع ظلم و برانداختن ظالمان و خودداری از قبول طاعت آنان صورت گرفت.^{۶۸} آژند او ضاع و احوال کلی ایران را همزمان با قیام سربرداران چنین تو صیف می‌کند: «در عهدی که سربرداران و شاخه‌های وابسته بدان قیام کردند، ظلم و ستم بود، فساد بود، کشت و کشتار و قتل و غارت بود، نفوذ بیگانگان بود و مبارزه همه جانبه علیه تمام این مفاسد نیز بود».^{۶۹} چنانچه مبارزه با همین ظلم و ستم عمال علاءالدین محمد وزیر خراسان، شعار اصلی قیام سربرداران گردید: «اگر خدای تعالی ما را توفیق دهد دفع ظلم کنیم و آلا سر خود را بر دار اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم».^{۷۰} ظلم‌های بی پایان عمال دولت ایلخانی و دست درازی آنان به مال و جان و حتی نوامیس مردم، خواه پیش از یرلیخ‌های غازانی و خواه پس از آن، علی‌الخصوص در دوره‌ی فترت و انقلابات بعد از ایلخانان، به نهایت رسیده و از همه جا فریاد شکایت بلند شده بود. شیخ حسن جویری در نامه‌ای که به امیر محمد بیک فرزند امیرارغون شاه جانی قربانی نوشت، علت پیوستن به قیام سربرداران را همین عامل عنوان کرد: «مدت دو ماه است که این ضعیف به سبزواری مقام داشت و از جمله ولایات خراسان، پیش از این ضعیف آمدند و نمودند که خرابی و پریشانی و قتل و غارت کردن ایشان به مرتبه‌ای رسید که به دفع آن برمی‌باید خاست که ظلم مرتفع گردد و این فتنه فرو نشیند که خان و مان و اهل و عیال خون و مال جمله مسلمانان در معرض تلف و رسوائی خواهد افتاد . . . تمام ائمه و مشایخ و پیشوایان ولایت بی‌هق و نیشابور بدین سخن اتفاق کردند که دفع این ظلم و طمع صلح و خلاص مسلمانان واجب و لازم است. چه معلوم است که در این نزدیکی چه مقدار مردم به قتل آمده‌اند بر مقتضای نص قرآن مجید و کلام قدیم که وان طائفان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفئی الی امر الله { این ضعیف } بر سبیل اتفاق با سایر مسلمانان در مصاحبت ائمه و مشایخ و سادات عظام کرام و پیشوایان بی‌هق، به التماس امیر وجیه‌الدین مسعود به جهت این مهم تا بدین مقام آمد».^{۷۱} به رغم نظر پطروشفسکی که نامه‌ی شیخ حسن را نمونه‌ی کاملی از دیپلماسی شرقی عنوان می‌کند که هدف آن فریب دشمن و دفع خطر وی به طور موقت بود.^{۷۲} آژند نامه‌ی شیخ حسن را بیانگر مواضع مذهبی و سیاسی وی می‌داند که در آن به صراحت ابراز می‌دارد که اگر حکام محلی جانی قربان دست از خونریزی و سفاکی و دزدی و چپاول به جان و مال مسلمانان دست برنداشند، با نیروی او و امیر مسعود سربردار سروکار خواهند داشت.^{۷۳}

یکی از ویژگی‌های تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن، جنبه‌ی ستم ستیزی و عدالت‌گستری آن بود. شیخ خلیفه زمانی که در مسجد سبزوار ساکن گشت «سخن دنیا» می‌گفت.^{۷۴} مورخین درباره‌ی اینکه تبلیغات و مواعظ شیخ خلیفه از چه قبیل بوده است، اشاره‌ی روشنی ندارند. «طبق آنچه بعدها شاگردان و پیروان وی تبلیغ مینمودند مراد از کلمهٔ «دنیایوی» همانا تبلیغ مساوات عمومی و پایداری در برابر ستم بوده است».^{۷۵} ظلم و ستم حکام این روزگار نسبت به رعایا جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی داشت. این ستم‌ها (خصوصاً اقتصادی آن) شامل حال طبقات پایین نظیر پیشه‌وران شهری، صاحبان چرف و اهالی روستاها می‌شد که مجبور بودند انواع و اقسام مالیات‌ها را به عمال هیأت حاکمه بپردازند و هیچ نوع امنیت اجتماعی، سیاسی نیز در قبال اعمال این عمال حکومتی نداشتند. نظام مالیاتی مغولان باری به مراتب سنگین‌تر از نظامات مالی متقدم بر دوش مردم ایران می‌گذاشت. علت این امر «نرخ‌های بالا و دقیقاً تثبیت نشده و روش‌های خودسرانه جمع و جیابت مالیات که از سوی زمامداران اعمال می‌گردید، بوده است».^{۷۶} از سوئی بدیهی است که مأموران دریافت مالیات از هیچ نوع اعمال غرض و سودجویی رویگردان نبودند. این مأموران «که اغلب محلی بودند {در خراسان} ماهرانه سالی 200000 دینار برای مصارف لشکری ضبط می‌کردند».^{۷۷} نمونه‌ی بارز این زیاده خواهی، عملکردهای علاءالدین محمد، وزیر خراسان بود که مردم از دست زیاده ستانی‌ها و مالیات‌بندی‌های او به تنگ آمده بودند. وی برای گردآوری وجه مقرر و تنظیم عوارض و مالیات‌ها، شروع به تعدی نسبت به مردم کرد و بدین سبب به قول صاحب تاریخ طبرستان «عرصهٔ خراسان بر رعایا تنگ شد و ظلم از حد بگذشت».^{۷۸} به این دلیل است که برخی معتقدند قیام سرداران «با تمام احتمالات و پیشایندهای خود، واکنشی بود در مقابل تحمیلات مالی ای که بر گرده امیران و اعیان و اصول خراسان از سوی علاءالدین محمد» گذاشته شده بود.^{۷۹}

حکام منطقه‌ی خراسان که بیشتر بازماندگان مغولان (نظیر طغایمورخان، ارغون شاه، امیرولی و غیره) بودند، از هیچ ظلم و ستمی نسبت به رعایا روگردان نبودند. همین مسئله از اهم مسائل بود که مردم را به طرف تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن می‌کشید که به آنان وعده‌ی عدالت و مبارزه با ظلم و ستم و فساد را می‌داد که این اقشار عملاً بارگ و پوست خود احساس می‌کردند.^{۸۰} شیخ حسن جوری می‌کوشید تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنان را مرتب کند و ظاهراً به شکل مجامع درویشان درآورد: «... هر کس که دعوت ایشان قبول می‌کرد اسامی ایشان ثبت می‌گردانید و می‌گفت حالا وقت اخفاست. آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت با شد».^{۸۱} از این سخنان کاملاً

پیداست که هدف تبلیغات شیخ خلیفه و حسن جوری، دعوت به خروج علیه اولیای مغول و هم‌دستان و وابستگان ایشان به ویژه آل کُرت، طغاتی‌موریه و جانی قربانی‌ها بود.^{۸۲}

جنبش سرداران، مبارزه علیه تسلط و استیلای مغولان و عمال ستمکار آن‌ها بود. ابوبکر شا سمانی از جانب پهلوان ح سن دامغانی (766-762ق) حاکم شا سمان از مناطق گرگان بود و هنگامی که وی قلعه شا سمان را بنا می‌کرد، چهل نفر از لشکر مغول را نزد او آوردند. ابوبکر دستور داد که آن‌ها را «زنده در میان دیوار گرفتند». ^{۸۳} این مسئله نهایت نفرت سرداران را از عنصر مغول می‌رساند. ارغونشاه جانی قربانی بعد از اینکه در سال 739ق در جنگ با امیر مسعود شکست خورد و نیشابور را از دست داد، به طوس نزد امیر محمد توکل رفت و به وی گوشزد کرد که «اگر به دفع سرداران مشغول نشویم، بعد از این در خراسان نتوانیم بود»^{۸۴} و «در خراسان یک ترکمان بدرمان یافت نشود».^{۸۵} مورخین، بعد از جنگ زاوه به صراحت آورده اند:

«گر خسرو کُرت بر دلیران نزدی وز تیغ یلی گردن شی‌ران نزدی

از بیم سنان سرداران تا حشـر یک ترک دگر خیمه به ایران نزدی».^{۸۶}

مرگ ابوسعید ایلخان، شالوده‌ی سیاسی ایران را در هم ریخت و بهانه‌ای شد تا مردم برخی مناطق علیه مغولان دست به قیام بزنند و سرداران در این راه پیشقدم بودند.^{۸۷} باسورث بر آن است که سرداران نه «دولت راهزنان» بود و نه یک جنبش کاملاً شیعی محض، بلکه تا حدود زیادی نماینده‌ی کوشش جماعات محلی در غرب خراسان، برای ایجاد نظم و آرامش در اوضاع آشفته بعد از حکومت مغولان بر ایران محسوب می‌شد.^{۸۸} علی‌رغم ظاهر مذهبی و عرفانی، نهضت سرداران را باید ترقی‌خواهانه دانست، زیرا «جنبش مزبور قشرهای وسیع تولیدکنندگان را در بر گرفت و آنان را بمبارزه به خاطر منافع اجتماعی خویش، علیه بهره‌کشی فئودال و فاتحان بیگانه دعوت کرد».^{۸۹} حکومت سردار از نقطه نظر مشروعیت و ساختار حکومتی در قیاس با معیارها و سنن زمان خود و دست کم چندین قرن قبل از آن، پدیده‌ای نادر در قلمرو اسلامی بود. سرداران با استناد به احکام اسلام، حکومت عمال ایلخانی را مخالف شرع دانسته و «مشروعیت خود را نه بر اساس حق جانشینی یا با فرمان حکومتی بلکه در نفی و امحاء حکمرانان ظالم می‌دانستند».^{۹۰} در یک جمع بندی کلی انگیزه دفع ستم مغولان در مناسبات سرداران و حکومت‌های همجوار را نه می‌توان در تمام دوران حاکمیت سرداران جست و جو کرد و نه اینکه شکل حماسی و افراطی بدان داد، هر چند که در عین حال نمی‌توان آن را انکار و ندید گرفت.

نتیجه‌گیری

سربداران اگرچه از جهت وسعت مملکت و قدرت و دوام دولت و عظمت آثار مقام شامخی ندا شدند، اما از دو نظر در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسله‌ی صفویه اعتباری خاص یافتند: 1- مذهب تشیع اثنی عشری؛ که با اتکاء بر این مذهب به صورت یک ایدئولوژی حاکمیت توانستند قیام خود را در جامعه هدایت کرده و در خلال نیم قرن، بعد انقلابی آن را به بار بنشانند و باعث گسترش و نفوذ آن در سایر نواحی گردند. 2- خاتمه بخشیدن به سلطه‌ی سیاسی، نظامی مغولان در خراسان. در مناسبات سربداران و حکومت‌های محلی همجوار و در واقع در تشدید برخوردها و تنش‌های بین آنان، همواره عواملی دخیل و تأثیرگذار بود که رقابت بر سر تصرف خراسان بزرگ، تفاوت و تباین مذهبی و مقابله با ظلم و ستم فزاینده‌ی مغولان از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آید. اولویت و اهمیت هر یک از این عوامل به شرایط و اوضاع و احوال سیاسی وقت بستگی داشت. پیامد تنش‌های سیاسی، نظامی حکومت‌های محلی خراسان جز تضعیف این حکومتها و عدم تحقق تمرکزی کارآمد حتی در شرق ایران، سهولت فتوحات تیمور در خراسان و بعدها در سراسر ایران بود.

یادداشت‌ها:

¹- Lawrence G. Potter, "Sufis and Sultans in post-Mongol Iran", *Iranian Studies*, 1994, p77

²- Subtelny, Maria, "Tamerlane and his descendants: from paladins to patrons", Edited by David Morgan, Anthony Reid, *The New Cambridge History of Islam*, 2010, pp. p 169.

³ - از قلاع سرحدی غرjestان، واقع در شرق هرات و جنوب مرورود

⁴ - نسب طغاتی‌موریان به «جوجی قساربن یسوکای بهادر» برادر چنگیز خان می‌رسید: «طغاتی‌مور بن سودی بن بابا بهادر بن ابوکان بن امکان بن تور بن جوجی قار بن یسوکای بهادر» نک. سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1370، جلد اول، ص 167.

⁵ - در رابطه با وجه تسمیه جانی قربانی‌ها گزارش شده که امیر ارغون آقا «لشکر مغول را با تفکیک سه نفر سرباز (جانی) از هر صد نفر (قربان) یعنی قطع نظر از عضویت عشیرتی، متشکل ساخت». نک. رویمر، هانس روبرت، «آل جلاپر، آل مظفر و سرداران» در تاریخ ایران کمبریج، ترجمه یعقوب آژند، تهران: جامی، 1379، ص 29.

⁶- Meri, Josef, *Medieval Islamic Civilization*, volume1, Routledge, New York, London, 2006, P 383.

⁷ - مرعی، سیدظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، 1345، ص 2.

⁸ - پطروشفسکی، ای اپ، نهضت سرداران خراسان، ترجمه ی کریم کشاورز، تهران: پیام، 1351، ص 8.

⁹ - حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله بن لطف الله، زبده التواریخ، با مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1380، جلد اول، ص 84.

¹⁰ - سمرقندی، همان، ص 203.

¹¹ - بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، به اهتمام ولادیمیر زرنوف، تهران: اساطیر، 1377، جلد دوم، ص 44.

¹² - گیلانی، ملا شیخ علی، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، 1352، ص 84.

¹³ - سمرقندی، دولت‌شاه، تذکره الشعراء، به همت محمد رضانی، تهران: پدیده خاور، 1366، ص 179.

¹⁴ - رویمر، همان، ص 39.

¹⁵ - غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان آراء، به همت مجتبی مینوی، تهران: کتابفروشی حافظ، 1343، ص

- 16- Spuler, Die Mongol in Iran, E.J. Brill-Lieden, 1985, p 283, 285.
- 17 - حافظ ابرو، همان، ص 63.
- 18 - 12 شعبان سال 737 ق.
- 19 - مرعشی، همان، ص 41.
- 20- Manz, Beatrice Forbes, "Military manpower in late Mongol and Timurid Iran" Cahiers d'Asie Central, 1997, p 46.
- 21 - بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1371، جلد دوم، ص 783.
- 22 - خواندمیر، غیاث الدین بن همام، تاریخ حبیب السیر، با مقدمه جلال الدین همائی، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام، 1353، جلد سوم، ص 360.
- 23 - مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران، 1361، ص 428.
- 24 - اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، 1340، ص 221.
- 25 - ابن بطوطه، شرف الدین ابو عبدالله، سفرنامه، ترجمه محمد علی موحد، تهران: علمی و فرهنگی، 1361، جلد اول، ص 433.
- 26 - همان، ص 442.
- 27 - کلاویخو، سفرنامه، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی، 1366، ص 190.
- 28 - دولت‌شاه سمرقندی، همان، ص 210.
- 29 - مستوفی، حمدالله بن ابی بکر بن محمد، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، 1336، ص 181.
- 30- Subtelny, Maria, Timurids in Transition: Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran, Brill's Inner Asian Library, Leiden, Boston, 2007, p 117.
- 31 - یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، 1995، المجلد الخامس، ص 397.
- 32 - مستوفی، همان، ص 187.
- 33 - یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله، معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، 1380، جلد اول، ص 404.
- 34 - حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، به کوشش مابل هروی، بی جا: بنیاد فرهنگ ایران، 1349، ص 38.
- 35 - لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، 1386، ص 457.

- 36 - یکی از شیوخ صوفیه مازندران که به عنوان رهبر فکری سرکرداران در صحنه ی حیات سیاسی این حکومت مطرح می گردد.
- 37 - شیخ رکن الدین ابوالماکارم احمد بن محمد بن احمد بیابانکی سمنانی ملقب به علاءالدوله، یکی از درخشان ترین چهره های رهبران فکری ایران در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری.
- 38 - میرخواند، محمدبن خاوند شاه، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک والخلفاء، تصحیح و تحشیه ی جمشید کیان فر، تهران: اساطیر، 1380، جلد پنجم، ص 449.
- 39 - عبدالرزاق سمرقندی، همان، ص 171.
- 40 - مستوفی، همان، ص 187.
- 41 - از اهالی قریه جور در ناحیه نیشابور و مرید و جانشین شیخ خلیفه.
- 42 - میرخواند، همان، صص 4501-4506.
- 43 - از قلاع ولایت یازر در نیشابور.
- 44- Garthwaite, Gener, *The Persians: Peoples of Asia*, Wiley-Blackwell, Oxford, 2005, p 146.
- 45- ابن بطوطه، همان، ص 433.
- 46- Mahendrarajah, Shivan, "The Sarbadars of Sabzavar: Re-Examining Their 'Shi'a' Roots and Alleged Goal to 'Destroy Khurasanian Sunnism'", *Journal of Shi'a Islamic Studies*, Volume 5, Issue 4, 2012, p 380.
- 47 - ابن بطوطه، همان، ص 434.
- 48 - بیانی، همان، ص 783.
- 49 - میرخواند، همان، جلد چهارم، ص 3710.
- 50 - همان، ص 3711.
- 51 - فصیح خوافی، احمدبن جلال الدین محمد، *مجمعل فصیحی، تصحیح و تحشیه ی محمود فرخ، مشهد: کتابفروشی باستان، 1339، جلد سوم، ص 65.*
- 52 - اسفزاری، معین الدین محمد، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام، دانشگاه تهران، 1338، جلد اول، ص 30.*
- 53- Algar, Hamid, "Iran ix, Religions in Iran, Islam in Iran, Mongol and Timurid Periods", *Encyclopedia Iranica*, vol, New York, 2006, p 450.
- 54- Smith, John, *History of the Sarbadar Dynasty, 1336-1381*, Mouton the Hague Paris, 1970, p 77.
- 55 - جعفریان، رسول، *تاریخ ایران اسلامی، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه ی معاصر، 1381، جلد سوم، ص 181.*
- 56 - عبدالرزاق سمرقندی، همان، ص 437.
- 57- Bashir, Shahzad, *Fazlallah Astarabadi and the Hurufis*, Oneworld Publications, Oxford OX2 7AR, England, 2005, p 13;

- فصیح خوافی، همان، ص 96.
- 58 - خواندمیر، همان، ص 366.
- 59 - ابن عرب‌شاه، احمد بن محمد، زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران: علمی و فرهنگی، 1370، ص 30.
- 60 - میرخواند، همان، جلد پنجم، ص 4524.
- 61 - از اهالی جزین یکی از دهات جبل عامل در سرزمین لبنان
- 62 - امینی، عبدالحسین، شهیدان راه فضیلت، ترجمه جلال الدین فارسی، تهران: روزبه، 1363، ص 169؛ فریومدی، ابن یمین، دیوان اشعار، تصحیح حسینعلی باستانی راد، بی جا: کتابخانه سنایی، 1344، مقدمه/ ز.
- 63 - شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، تصحیح سید احمد عبد منافی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، 1354، ص 579.
- 64 - دولت‌شاه سمرقندی، همان، ص 311.
- 65 - پطروشفسکی، همان، ص 13.
- 66 - همان، ص 5.
- 67 - همان، صص 11-12.
- 68- Bosworth, Asimov, History of civilizations of central Asia, Motilal banarsidass publ, Unesco multiple history series, Volume Iv, 1999, p 321.
- 69 - آژند، یعقوب، قیام شیعی سربداران، تهران: گستره، 1363، ص 12.
- 70 - میرخواند، همان، جلد پنجم، ص 4495.
- 71 - حافظ ابرو، همان، جلد اول، صص 88-99: تتوی و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: علمی و فرهنگی، 1382، جلد هفتم، ص 4488.
- 72 - پطروشفسکی، همان، ص 61.
- 73 - آژند، همان، ص 86.
- 74 - خواندمیر، همان، ص 359.
- 75 - پطروشفسکی، همان، ص 36.
- 76 - بویل، جی. آ، تاریخ ایران کمبریج «از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان» ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، 1366، جلد پنجم، ص 502.
- 77 - اشیپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، 1368، ص 312.
- 78 - مرعشی، همان، ص 41.
- 79 - رویمر، همان، ص 31.
- 80 - آژند، همان، ص 95.

- 81 - خواندمیر، همان، ص 359.
- 82 - پطروشفسکی، همان، ص 38.
- 83 - عبدالرزاق سمرقندی، همان، ص 328.
- 84 - میرخواند، همان، جلد پنجم، ص 4498.
- 85 - غفاری، قاضی احمد، تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی حافظ، 1404، ص 297.
- 86 - میرخواند، همان، جلد چهارم، ص 3712؛ خواندمیر، همان، ص 360.
- 87 - روحانی، سیدکاظم، «تحلیلی بر نهضت سربداران»، مجله کیهان اندیشه، شماره 27، 1368، ص 96.
- 88 - باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید راهنمای گاهشماری و تبارشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان‌شناسی اسلام و ایران، 1381، ص 514.
- 89 - پطروشفسکی، همان، صص 101-102.
- 90 - آهنچی، آذر، «بررسی عوامل موثر در نخستین مرحله از جنبش سربداران خراسان تا تشکیل دولت»، نشریه میان رشته ای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره 176، 1384، ص 136.